

دکتر باقر پور کاشانی



نقد آیت الله سیدان به دلائل سه گانه علامه طباطبائی
بر روش تفسیر قرآن به قرآن

هوالحکیم

نقد آیت الله سیدان به دلائل سه گانه علامه طباطبائی بر روش تفسیر قرآن به قرآن

مرحوم علامه طباطبائی، سه دلیل را بیان کردند که حالا من این سه دلیل را در این جلسات قبل ذکر کردم. تمام این سه دلیلی که آوردند، در جلد اول المیزان هست، در جلد نهم المیزان هم اظهار داشتند که این مجموعه در تبیین خودش نیازمند به غیر ندارد، خودش را تبیین می کند.

دلیل اول شان این بود که فرمودند قرآن نور هست، نور هرگز نیاز به غیر ندارد.

آیه ۸۹ سوره مبارکه نحل را آوردند:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾

چون خودش تبیان و روشنگر و بیان کننده هست، لذا نیازی به بیان دیگری ندارد.

این دلیل اول شان بود.

دلیل دوم شان، تحدی قرآن بود.

گفتند که منوط به اینکه تحدی قرآن، قرآن از غنا و روشنی لازم برخوردار باشد. وقتی به افرادی کافر، به افرادی که مسلمان هستند، می‌آید می‌گوید که اگر شما می‌گویید این قرآن معجزه هست، ما می‌آییم تحدی می‌کنیم ﴿بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ﴾ بیاورید ده تا سوره! یک سوره بیاورید!

پس این طوری بود که:

«تحدی قرآن، منوط به آن است که قرآن از غنا و روشنی لازم برخوردار است. قرآن، دیگران را دعوت کرده که بیایید و این کتاب را بخوانید تا هدایت شوید و آن را مورد توجه قرار دهید و ببینید که انسان معمولی، از آوردن معارف و مطالبی مانند آن عاجز است. بنابراین، قرآن در مقام تحدی، این تحدی زمانی تمام است که اولاً فهم قرآن و مفاهیم آن برای مخاطبانش یعنی مشرکین و کافران میسر باشد. ثانیاً، فهم قرآن به چیز دیگری نیازمند و متکی نباشد، حتی به بیان پیامبر و صحابه».

سومین دلیل‌شان چی بود؟

می‌فرمایند:

«در احادیث بسیار وارد شده که به قرآن تمسک جوید و روایات را به قرآن عرضه کنید و این سفارش، هنگامی صحیح است که هرچه در حدیث است

و از پیامبر نقل شده، از قرآن استفاده شود و اگر فهم قرآن به روایات، توقف داشته باشد دُور لازم می‌آید و این دُور هم محال است.

به عبارت دیگر، چنانچه قرار باشد احادیث را با قرآن عرضه کنیم، باید قرآن مشتمل بر تمامی مطالب و مفاهیم احادیث باشد. از سوی دیگر اگر بنا باشد قرآن را با حدیث بفهمیم، این دُور است آشکار و باطل».

کلاً سه دلیل مهمی که ایشان آوردند، حالا موارد دیگر هم ذکر کردند ولی برمی‌گردد به این‌ها. فرمایش ایشان برمی‌گردد به این سه دلیل.

نقد دلیل اول:

در دلیل اول فرمودند که ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾

ما چه گفتیم؟

گفتیم اگر چنانچه تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ باشد، شما نباید آن سه مورد را تخصیص می‌زدی از این! یعنی می‌گفتید آیاتی که در مورد قصص و بعضی آیات معاد و احکام هست، آن‌ها را باید تخصیص بزنیم! اگر تبیان هست، تبیان من جمیع جهات باید باشد! پس شما از این، تفسیر قرآن به قرآن استفاده کردید، این اشتباه شما هست! چرا؟!!

به خاطر اینکه خودتان آמיד مواردی را استثناء کردید گفتید از قرآن به تنهایی کفایت نمی‌کند! یکی آیات احکام هست، یکی آیات قصص هست، یکی آیات معاد هست. کفایت نمی‌کند به هدایت.

این اولین ایرادی که این جا مطرح هست.

بله ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾، ﴿تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ تا اندازه آن محکماتی که فهم داریم، اما تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ یعنی هر شیئی را با این قرآن می‌شود فهمید!

هر شیء یعنی حتی من و شما! بطن و کتم ما هم می‌شود فهمید! هر چیزی که در غیب و شهود و ملک و ملکوت هست می‌شود فهمید!

اما این در مقام ثبوت هست نسبت به ائمه عليهم السلام. ائمه معصومین عليهم السلام، کسانی که قرآن به آن‌ها نازل شده، این جا می‌توانند ادعا کنند که ما از این کتاب می‌توانیم هر چیزی را برای شما بگوییم! هر چیزی را تا شما فهم کنید!

به علاوه اینکه یک نکته دیگر هم این جا می‌شود به ایشان اشاره کرد که اگر چنانچه ﴿تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾ برای عموم مردم هست، حالا می‌آیم سر این آیه:

در سوره مبارکه نحل آیه ۴۴ می‌گوید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾

ای پیامبر نازل کردیم به سوی تو ذکر را، قرآن را نازل کردیم.

﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾

این را تبیین و روشنش کنی برای مردم.

این جا ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾ چه معنی دارد؟!

یا شما باید قائل به تعارض بین آیات قرآن باشی که این خیلی بد هست!
تعارض بین قرآن باشد، اصلاً آسمانی بودنش زیر سؤال می‌رود!

یا باید بین ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾ چی؟ ﴿مَا نَزَّلَ إِلَيْهِمْ﴾

آن چیزی که نازل شده به سوی آن‌ها، آن را باید تبیین کنی! یعنی تو وظیفه‌ات
این است که آیات قرآن را تبیین کنی!

اگر چنانچه این جا ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ برای عموم
باشد، این جا امر خداوند به پیامبر، لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ اشتباه هست و این تعارض و
تناقض در قرآن هست!

و اگر چنانچه ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ برای عموم مردم
درست است، چرا در سوره مبارکه عنکبوت آیه ۴۹ می‌گوید:

﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾

بله این قرآن، بین و آشکار هست اما برای چه کسی؟!

﴿فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾

کسی که اُوتُوا الْعِلْمَ هست! کسی که دارای علم هست علم قرآن را به او دادیم!

اگر ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ باشد، باید برای همه آیات، بینات باشد! نه برای اُوتُوا الْعِلْمَ!

این هم یک تعارض دیگر هست که این‌ها را نمی‌توانند حل کنند!

نکته دوم؛ برمی‌گردیم به تحدی قرآن. در تحدی قرآن، گفتند که بالاخره قرآن آمده مبارزه‌طلبی خواسته و اجمالاً حرفشان این است قرآن برای همه مردم آمده نه برای گروه خاصی! قرآن از مردم خواسته که درباره مطالب وحی بیندیشند، تدبر کنند، تعقل کنند، ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ﴾

«از این دو مقدمه نتیجه گرفته می‌شود پس مفاهیم قرآن اگر مورد تأمل و تدبر قرار گیرد، برای همه انسان‌ها قابل فهم هست و مردم برای درک حقانیت قرآن و حقایق معرفتی آن، نیاز به غیر قرآن ندارند. بنابراین معنی ندارد که کسی بگوید که فهم معانی آیات قرآن، نیازمند فهم صحابه یا شاگردان صحابه و حتی کلام نبی است.»

این جا چه می‌گوییم؟! می‌گوییم بله! این فرمایش علامه، این جا تمام نیست!

«زیرا اگر بخش مهمی از آیات قرآن دارای مفاهیم محکم و بین باشد، باز هم کافیت که خداوند، همه انسان‌ها را بدون استثناء برای تأمل در آن آیات فراخواند و از ایشان بخواهد که با تدبر در قرآن، آثار حقانیت وحی و رسالت پیامبر را دریابند و نیز اذعان کنند که نمی‌توانند مانند هدایت قرآنی، کتابی بیاورند و هرگز لزومی ندارد که همه آیات قرآن، روشن و آشکار باشد».

همین که قسمتی از آیات قرآن که اکثریت هست روشن و آشکار باشد، در مقام تحدی کافی است! لازم نیست همه باشد، چون تحدی به آیه نشده!

تحدی به آیه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ که نشده! تحدی به آیه ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ که نشده! تحدی به آیه ﴿إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ﴾ که نشده! تحدی به سوره شده! که بعد بگویید همه آیات متشابه هست، اگر این آیه را ما فهم نداشته باشیم، تحدی به آن معنی ندارد!

به صورت کلی نسبت به قرآن تحدی شده، به صورت کلی نسبت به ده تا سوره تحدی شده، به طور کلی نسبت به یک سوره تحدی شده، همین کفایت می‌کند.

نقد دلیل سومشان:

دلیل سوم چه بود؟! می‌گویند روایات باید به قرآن عرضه شود:

«قرآن زمانی می‌تواند مرجع روایات باشد که دربردارنده همه مفاهیم و معارف باشد».

اگر چنانچه در قرآن، معارف و حدیث نباشد، این حدیث را برای چه باید عرضه کنیم؟!

پس آن‌ها هست که می‌گویند عرضه کن اگر حدیث تعارض داشته باشد، حدیث را بزن به دیوار! استدلالشان این هست!

«اگر قرآن، واجد همه معارف و مفاهیم موجود در روایات است و می‌تواند آن‌ها را فهمید، پس قرآن برای تبیین و تفسیر کفایت می‌کند و نیازمند به حدیث نیست. اگر بگوییم با اینکه سنجش محتوای روایات به قرآن متکی است، قرآن هم برای فهمیده شدن، اگرچه در بخشی از مطالب خود وابسته به بیان روایات است، دور پیش می‌آید».

که حالا شما می‌گویید متشابهات را حواله بدهیم به حدیث! شما می‌گویید احادیث را باید حواله بدهیم به قرآن! باز آیات قرآن را حواله بدهیم به حدیث! این می‌شود دور! و دور باطل هست.

این جا یک عبارتی را از استاد آیت‌الله سیدان می‌خوانم نقد این دلیل سوم را گفتند جالب هست!

در صفحه ۱۸، همین بررسی روش قرآن به قرآن در تفسیر المیزان. ایشان می‌گویند:

«آنچه درباره این فرمایش علامه به نظر می‌رسد این است که اگر دقت شود، دُوری در کار نیست، زیرا جهت توقف فرق دارد».

دُور چیست؟ توقف شیء به خودش هست. این‌جا اگر دقت کنید، دُور نیست!

«دُور وقتی باطل هست که جهت دُور، واحد باشد ولی اگر جهت آن، دو یا چند چیز شد، اساساً دُوری وجود ندارد. توضیح اینکه، اساساً ما از فرمایشات علامه، چهار قضیه به دست آوردیم. دومین جمله این بود که: (قرآن زمانی می‌تواند مرجع روایات باشد که در بردارنده همه مفاهیم و معارف روایات باشد). اشکال اصلی در همین قسمت عبارت است؛ زیرا عرضه داشتن روایات به قرآن برای تشخیص صحیح از غیر صحیح است و عرضه روایات به قرآن، به این نیست که حتماً قرآن درباره یک احادیث، سخنی به تصریح داشته باشد و همه احادیث در قرآن باشد».

همان مقدار از کلیات و اصولی که هست، اگر روایاتی که عرضه کردی به ظواهرش نساخت، آن‌ها را کنار می‌گذاریم. اما به این معنی نیست که قرآن در همه چیز نظر داده باشد!

«بلکه عرضه روایات بر قرآن برای این است که آن روایات، با آیات قرآن مخالف نباشند، نه اینکه حتماً جهت تأییدی در خصوص محتوای هر روایت در آیات بیابیم.

آنچه در روایات «عرضه به قرآن» آمده این است که اگر حدیثی را مخالف قرآن یافتید، «فاضربوه علی الجدار»، نه اینکه اگر مضمون حدیثی در قرآن نیامده بود، آن حدیث را کنار بگذارید!

گفتند اگر تعارض بود! ولی نیامده! نماز صبح دو رکعت هست در قرآن نیامده! روایات نماز صبح را همه باید به دیوار بزنیم؟! نیامده! خیلی مسائل دیگر هم نیامده!

این توضیحاتی که فرض کنید در ارتباط با ملکی که در سؤال قبر، فشار قبر، در عالم برزخ، این کیفیت را دارد، این ویژگی را دارد، و اینکه چند تا هستند، اینها در قرآن نیامده! اینها همه را باید بگذاریم کنار بگوییم اینها تعارض دارد؟! تعارض که ندارد! چیزی که در قرآن آمده حدیث هم آمده، اینها با هم تعارض دارد. بله آن حدیث را به دیوار می‌زنیم!

«کوتاه سخن اینکه، در عرضه روایات بر قرآن، باید در جستجوی این باشیم که بدانیم آن روایات، مخالف با قرآن است یا مخالف نیست. مخالف را کنار بگذاریم.

آنچه مخالف قرآن نیست، دو صورت دارد:

۱. اصلاً درباره آن، بیانی در قرآن نیامده است.

۲. در تأیید آن، بیانی صریح به دلالت مطابقی و یا به بیان غیر صریح (التزامی و یا تضمّنی)، در قرآن آمده است.

اینکه گفتیم جهت توقف فرق دارد، به این معناست که:

ما باید روایات را به قرآن عرضه کنیم تا بدانیم تضادی با قرآن دارد یا خیر.

از طرف دیگر، نیاز عرضه قرآن به روایات، برای تبیین و تشریح بخشی از آیات است که بدون روایات تبیین نمی‌شود».

حالا آنهایی که عرضه می‌کنیم چیست؟ باید تشریح شود. اینها تعارضی که ندارد!

مطلبی که آیت‌الله خویی فرمودند آیا تخصیص حتی به خبر واحد معتبر می‌توانیم آیات عام قرآن را بزنیم؟! می‌گویند بله!

عموم می‌گویند می‌توانیم بزنیم. علمای امامیه می‌گویند می‌توانیم بزنیم.

«همچنین باید توجه داشت که قرآن در موارد بسیاری، مخاطبانش را به غیر خودش ارجاع داده. از جمله فرموده:

﴿وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ﴾

یک کاتالوگی به شما می‌دهند. در این کاتالوگ یک‌سری کلیاتی هست در مورد یک ماشین. می‌گویند این قسمت‌هایش را از ناظر پرس.

ناظر می‌آید بقیه‌اش را به شما توضیح می‌دهد. این که مشکلی ندارد! این که تعارضی نیست!

«یا فرموده است: ﴿بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ﴾».

ظهور این‌گونه آیات در این است که هرگاه کسانی که شأنیت فهم قرآن را دارند، به آیه‌ای رسیدند که تفسیر آن را ندانستند، به الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مراجعه کنند».

که به خود شخص پیامبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام علم قرآن را دادند!

«در عمل نیز وقتی ما به قرآن مراجعه می‌کنیم، در می‌یابیم که با وجود بیان‌های تفسیری عالمان علم تفسیر، باز هم معنای برخی از آیات چنان روشن نیست.

چنانکه خود علامه در تفسیر ﴿دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ می‌فرماید: هرچه کوشش کردیم که معنای ﴿دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ﴾ را در پرتو آیات دیگر به دست آوریم، میسر نشد».

دَابَّةٌ مِنَ الْأَرْضِ، اینکه دیگر مشخص هست! پس نتوانستید این کار را بکنید!
شما می‌گویید ما تفسیر قرآن به قرآن می‌کنیم! طرف می‌گوید من این کار را
می‌کنم انجامش بدهید. خود شما در همین عبارتی که آوردید، نقض ادعای
خودتان را کردید!

شما در آیات بسیاری گیر کردید! گفتید ما با توجه به این وجوه مختلف که
آیات دیگر را کنار همدیگر گذاشتیم، نتوانستیم که در پرتو آیات دیگر، این
معنا را به دست بیاوریم و این معنا را تفسیر بکنیم. پس نتوانستید! در مواردی
توانستید! در مواردی که توانستید، همه قبول می‌کنند نتوانستید!

بله مرحوم آیت‌الله خوئی هم می‌گویند یکی از ابزار تفسیر قرآن، ظواهر آیات
هست. آیات دیگر، آیات دیگر را می‌تواند تفسیر کند. اینکه اشکالی ندارد! ما
که نگفتیم در همه آیات نیاز هم به روایات داریم! بسیار از آیات با آیات دیگر
تفسیر می‌شود! اما نسخه کلی بخواهید شما بیچید، این کار اشتباهی هست!

«نکته‌ای که در این جا لازم به ذکر است این است که مرحوم علامه طباطبائی
از آن جا که همتشان تفسیر قرآن به قرآن بوده و این سبب شده تا به آیات،
توجه بیشتری داشته باشند و در این رابطه، به طور کامل تلاش کردند، طبعاً
تفسیر ایشان از جهات بسیاری ممتاز و برجسته است و بسیاری از تفاسیر

اساساً در هنگام بررسی یک آیه، توجهی به این نکته ندارند. بنابراین چنین توفیقی را نیز نخواهند داشت.

در رابطه با این نکته که علامه می‌فرماید قرآن نور است و نور به غیر خودش برای روشن شدن نیازی ندارد، گفته شد که بر اساس آنچه که از مراجعه به خود قرآن و برخی روایات استفاده می‌شود، قرآن، احیاناً و در مواردی، نیازمند به غیر خودش، یعنی پیامبر ﷺ و ائمه معصومین علیهم‌السلام است و این با تبیان بودن قرآن برای خودش منافات ندارد؛ زیرا می‌توان گفت قرآن در مقام ثبوت، نیاز به غیر خودش ندارد و در این صورت، قرآن در کنار معصوم علیه‌السلام نیاز به غیب ندارد و غیر معصوم نیازمند معصوم است».

خود معصوم نیازی ندارد، خود معصوم، قرآن را به او دادند، از قرآن همه چیز استخراج می‌کند! اما غیر معصوم برای فهم قرآن، نیاز به معصوم دارد نسبت به آیات.

«اما خود معصوم با توجه به آن مقام علمی خاص، می‌تواند از خود قرآن نکاتی را استفاده کند؛ گرچه به صورت رمز در قرآن بیان شده باشد و در فهم قرآن نیاز به غیر قرآن نداشته باشد. ولی این جهت که آیات قرآن در مقام ثبوت، چنین وضعیتی را دارد یا نه، مورد بحث ما نیست و در این سخنی نیست. آنچه مورد بحث هست در ارتباط با غیر معصومین است».

اینکه معصوم همه چیز را از قرآن می‌تواند در بیاورد، آن محل بحث نیست. فعلاً ببینیم غیر معصوم، یعنی ما می‌توانیم همین حقایق را از تَبَيَاناً لِكُلِّ شَيْءٍ، از قرآن در بیاوریم یا نه؟!

«آنچه مورد بحث است، در ارتباط با غیر معصومین است که آیا در مقام فهم قرآن، گرچه در موارد خاص و به‌عنوان موجبة جزئیه به بیان معصوم نیازمند هست یا نه؟ از عبارتی که ایشان در جلد سوم آورده بودند، به‌طور صریح استفاده می‌شود که قرآن نیازی به غیر خود در این جهت ندارد و باحثان و پژوهشگران، می‌توانند با مراجعه به آیات دیگر و حتی در موارد اختلاف بین آیات، خود اختلاف را برطرف سازند و مسئله را حل کنند. این بخش از سخن علامه مورد خدشه ما بوده و گفته شد که از بررسی آیات قرآن و مراجعه به روایات، به‌گونه دیگری استفاده می‌شود».

پس کاملاً روشن هست. ولی به این معنا نیست که ما بگوییم تفسیر المیزان مثلاً تفسیر قابل استفاده‌ای نیست! بعد گفتیم که فواید بسیاری هست، مزایای زیادی دارد، قابل استفاده هست.

اما این ادعایی که مرحوم علامه طباطبائی مطرح کردند، این ادعا با خود آیات دیگر در ارتباط با قرآن و احادیث متواتری چون حدیث ثقلین، ناسازگار هست.



@aparat.com/be
_sooye_zohoor



v_bagherpour_
kashani



@seratehagh1



besouyezohour



bagherpour-
kashani.com/



@serat12k



youtube.
com/c/seratehagh



https:
//naakhodaa.ir